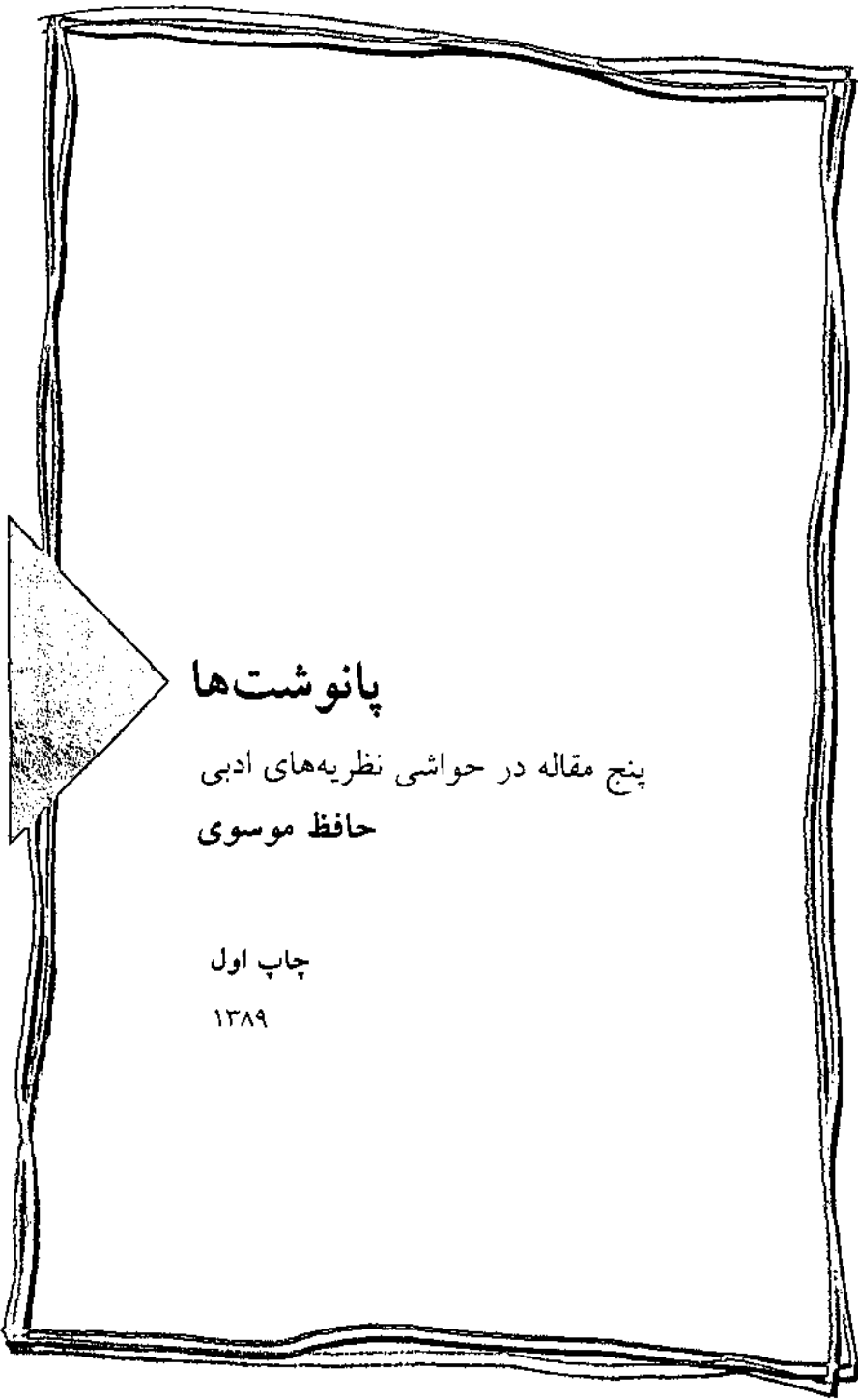




پانوشتها

پنج مقاله در حواشی نظریه‌های ادبی

حافظ موسوی

چاپ اول

۱۳۸۹

سرشناسه	: موسوی، حافظ، ۱۳۳۳ -
هنوان و پدیدآور	: پانوشته‌ها پنج مقاله در حواشی نظریه‌های ادبی / حافظ موسوی.
مشخصات نشر	: تهران: آهنگ دیگر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۰ ص.
شابک	: ۸-۸۳-۸۴۳۳-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
موضوع	: نیما یوشیج، ۱۲۷۴-۱۳۳۸، مستعار - - نقد و تفسیر
موضوع	: مقاله‌های فارسی - - قرن ۱۴.
موضوع	: شعر آزاد - - قرن ۱۴ - - تاریخ و نقد
موضوع	: ادبیات فارسی - - قرن ۱۴ - - تاریخ و نقد
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ب ۲ / م ۸۳ PIR۲۸۱۱
رده‌بندی دیویی	: ۸۹۱/۶۲۰۹
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۱۹۷۵۳۳۸



پانوشته‌ها
پنج مقاله در حواشی نظریه‌های ادبی
حافظ موسوی
مدیر هنری و طراح جلد: فرزاد ادیبی
حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: لیلا شقایق - آزاده عیدی
چاپ اول: ۱۳۸۹
شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
لیتوگرافی: پارس‌یان
چاپ: حیدری
شابک: ۸-۸۳-۸۴۳۳-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

همه‌ی حقوق این چاپ متعلق به موسسه‌ی انتشاراتی آهنگ دیگر است.
موسسه‌ی انتشاراتی آهنگ دیگر
Email: ahang_e_digar@yahoo.com
تلفن: ۷۷۵۲۶۵۹۱
نشانی پست الکترونیکی مولف: Hafez.moosavi@Gmail.com

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
جستاری در نظریه‌های ادبی، از یونان تا ایران	۱۵
مسیر نظریه‌پردازی ادبی در غرب	۲۱
پیشینه نقد و نظریه‌پردازی ادبی در ایران	۴۱
اسرار البلاغه (عبدالقاهر جرجانی)	۴۵
نقد و نظریه‌پردازی ادبی پس از انقلاب مشروطه	۵۳
نیما یوشیج، نظریه‌پرداز شعر مدرن ایران	۶۳
ارزش احساسات	۶۷
تعریف و تبصره	۷۶
نامه‌ها و حرف‌های همسایه	۸۲
مخالفان نیما و توهم آوانگاردیسم	۹۹
تندرکیا	۹۹
هوشنگ ایرانی و خروس جنگی	۱۰۷
نقد ادبی در دههٔ چهل	۱۲۱
موج نو	۱۲۴

۱۲۷	شعر حجم
۱۲۸	بیانیه شعر حجم
۱۳۲	مبانی نظری بیانیه شعر حجم
۱۳۹	بررسی بیانیه شعر حجم از دیدگاه بلاغت و معانی و بیان
۱۴۴	چند اشاره در حاشیه
۱۴۷	براهنی و نظریه شعر زبان
۱۷۱	زبان و معنا در شعر
۱۸۵	جهان مدرن و بحران معنا
۱۹۱	فرم و ساختار در آثار ادبی
۱۹۲	۱- فرم چیست؟
۱۹۹	۲- ساختار چیست؟
۲۱۱	ادبیات و اجتماع؛ رابطه‌ای در عمق
۲۲۱	فمینیسم و نوشتار زنانه

پیشگفتار

پیشینه نقد ادبی ایران، چنانچه پای مقایسه با غرب در میان باشد، پیشینه پرباری نیست. اگرچه ما می‌توانیم بر خود ببالیم که حدود هزار سال پیش، کتاب ارزشمندی چون «اسرالبلاغه عبدالقاهر جرجانی» را داشته‌ایم که هنوز هم تازگی‌های فراوانی دارد، اما قابل کتمان نیست که در چهار، پنج قرن اخیر، ما در همه حوزه‌ها از جمله در نقد ادبی از قافله دنیا عقب مانده‌ایم. بنابراین طبیعی است که بخش عمده‌ای از ذهن ما، ذهن ترجمه‌ای باشد. ذهن ترجمه‌ای، خود به خود عیبی ندارد. اغلب فرهنگ‌ها و تمدن‌های مهم دنیا، در طول تاریخ، از ترجمه سود برده‌اند. ایرانیان در قرون میانه با ترجمه آثار یونانیان باستان، بر غنای دانش، فرهنگ و تمدن خود افزودند و تا آنجا پیش رفتند که در قرن‌های چهارم تا ششم هجری، سرآمدان روزگار خود بودند. در تاریخ معاصر نیز همراه با خیزش ترقی‌خواهانه مشروطه، موجی از ترجمه آثار ادیبان، فیلسوفان و دانشمندان غربی در ایران به راه افتاد که شاکله اصلی فرهنگ امروز ما هنوز وامدار آن است. با این حال، چرا پس از آن گذشته پربار در قرون میانه و پس از گذشت یک قرن از انقلاب مشروطه، ما هنوز نتوانسته‌ایم در زمینه تولید فکر در عرصه

جهانی جایگاه درخوری داشته باشیم؛ چرا تولیدات فکری ما در علوم انسانی، فلسفه، جامعه‌شناسی، نظریه‌پردازی ادبی و... خارج از محدوده جغرافیایی کشور خودمان، محل ارجاع پژوهشگران خارجی نیست؟! آیا «ترجمه»، ذهن ما را تنبل کرده است؟ آیا وفور اندیشه‌های ترجمه‌ای و سهولت مصرف آنها، عطش تولید فکر را در ما کشته است؟!... شاید چنین باشد؛ اما من مطمئن نیستم. زیرا نمونه‌های تاریخی دیگری هم وجود دارد که خلاف این داور را نشان می‌دهد. گمان من بر این است که مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده‌اند و ما را دچار چنین وضعیتی کرده‌اند. یکی از این عوامل می‌تواند کیفیت نظام آموزشی ما باشد. آیا عجیب نیست که بسیاری از هنرمندان، شاعران، نویسندگان، ادیبان و اندیشمندان سرشناس ما (در رشته‌هایی غیر از علوم تجربی و ریاضی و فیزیک) یا اساساً فاقد تحصیلات آکادمیک بوده‌اند و یا این که در خارج از ایران به تحصیل پرداخته‌اند؟...

به عوامل متعدد دیگری هم می‌توان اشاره کرد. مثلاً به انقطاع مداوم دوره‌های فرهنگی و فکری بر اثر حملات اقوام بیگانه، نابسامانی‌های داخلی، فقدان حکومت مرکزی مقتدر در ادوار مختلف و...

همچنین می‌توان به نقش بازدارنده عرفان و تصوف از یک سو و تعصبات دینی از سوی دیگر اشاره کرد. اما نکته‌ای که به گمان من در مورد روند صد سال اخیر به طور جدی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد این است که ما نتوانسته‌ایم، ترجمه را، با سنت خودمان تلفیق کنیم. به عبارت دیگر ما نتوانسته‌ایم مدرنیسم خودمان را از دل سنت خودمان بیرون بیاوریم. برای دست یافتن به مدرنیسمی از این دست لازم بود

که ما سنت خودمان را در پرتو افکار جدید نقد می‌کردیم و گذشته را با آینده پیوند می‌دادیم. در حالی که ما - در وجه غالب - چنین نکردیم. گروهی از ما متعصبانه به سنت چسبیدیم و گروهی دیگر سنت را یکسره کنار گذاشتیم و کوشیدیم مدرنیسم ترجمه‌ای را بی‌کم و کاست جایگزین آن کنیم. در این میان البته بخت با شعر ایران یار بود که شاعر و نظریه‌پرداز هوشمندی چون نیما یوشیج معماری نوین آن را برعهده گرفت. نیما از این امتیاز مهم برخوردار بود که هم با شعر مدرن و نظریه‌های شعری مدرن جهان آشنا بود و هم سنت شعر فارسی را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که برای متحول کردن این پدیده کهنسال و جان سخت می‌باید به اعماق آن نفوذ کند و علت ایستایی‌اش را در درونش جستجو کند و به درمان آن بپردازد. آیا نیما نمی‌توانست به جای آن همه رنج و مرارت و به جای آن که بنیان شعر نو فارسی را خشت به خشت بر روی بنیان فرسوده قدیمی بنا کند، شعر مدرن فرانسه را پیش روی خود بگذارد و از روی آن شبیه‌سازی کند؟ (کاری که بعضی‌ها کردند و نتیجه‌ای عایدشان نشد).

برخورد انتقادی نیما با شعر کهن فارسی و متحول کردن آن از درون، این حاصل ارزشمند را به همراه داشت که شعر امروز ما با آن که به کلی متفاوت از شعر قدیم است، اما با هزار رشته پیدا و پنهان با آن پیوند دارد و ادامه طبیعی و برآمده از نفی دیالکتیکی (و نه مکانیکی) آن است. با این همه این پرسش به طور جدی مطرح است که چرا اکنون که بیش از نیم قرن از آخرین مکتوبات نیما درباره شعر و شاعری گذشته است، ما کماکان در نقد ادبی بضاعتی در حد شعرمان نداریم؟ از میان پاسخ‌های متعددی که می‌توان در برابر این پرسش قرار داد و عوامل متعددی را برشمرد، من شخصاً بر این باورم که یکی از

مهم‌ترین عوامل بازدارنده نقد شعر ما پس از نیما، عدم توجه کافی به خود نیما بوده است. نیما و نظریات شعری او در طول پنجاه سال گذشته می‌توانست موضوع صدها مقاله، رساله، پایان‌نامه و کتاب قرار گیرد. نسل پس از نیما وظیفه داشت که نظریه شعری نیما را که ماهیتاً منسجم، اما به ظاهر پراکنده است، سر و سامان بدهد و راه را برای برخورد انتقادی با آن بگشاید.^۱ درست است که اخوان در حد توان خود در این راه کوشید و شاعران نسل‌های بعدی نیز هر یک به سهم خود نسبت به استاد ادای دین کردند، اما این بسیار کمتر از آن چیزی است که نقد و نظریه‌پردازی شعر معاصر ما به آن نیاز داشت و دارد.

انگیزه من در نگارش بخش عمده‌ای از مقالات این کتاب همین مطلب بوده است. من در اواخر دهه شصت، چند سالی پس از ناکام ماندن در ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شهید بهشتی، وقتی که تصمیم گرفتم مستقلاً در زمینه شعر نو مطالعه کنم با همه بهره‌هایی که از کتاب‌های ارزشمند استادانی چون اخوان ثالث - محمد حقوقی، رضا براهنی، شفیع کدکنی، عبدالعلی دستغیب، یدالله رویایی، عبدالحسین زرکوب و... بردم، وقتی به نیما رسیدم، احساس کردم که حرمت و جایگاه والای همه این بزرگواران به جای خود محفوظ، اما انگار او نسخه اصل است و به رغم همه پراکندگی‌اش، جامع‌تر، مجموع‌تر و منسجم‌تر از بقیه.

در طول سال‌های دهه هفتاد، هر از گاه که فرصتی دست می‌داد سخنی از نیما به میان می‌آوردم، اینجا و آنجا حرف‌هایی می‌زدم، یادداشت‌هایی برای خودم یا برای مطبوعات می‌نوشتم و هر چه

۱ کاری که شاعر و منتقد هوشمند، شاپور جورکش، مؤلف کتاب ارزشمند بوطیقای شعر نو در دهه

پیش‌تر می‌رفتم احساس می‌کردم که چه ظرفیت‌های ناشناخته‌ای در شعر و نظریه‌های شعری نیما وجود دارد که من در حد بضاعت می‌توانم روی آن کار کنم و سرانجام، دو سه سال پیش تصمیم گرفتم که حاصل بازخوانی‌های مکرر مکتوبات نظری نیما و یادداشت‌ها و حاشیه‌نویسی‌های خودم را سر و سامانی بدهم که کار کمی به درازا کشید و فکر کردم مقدمه‌ها و موخره‌هایی لازم دارم تا راحت از عهده انتقال مطلب برآیم و حاصل آن مقاله‌ای شد که در ابتدای این کتاب آمده است. اما حالا که به نسخه نهایی این مقاله نگاه می‌کنم احساس می‌کنم که جاهای خالی آن خیلی زیاد است. به خیلی از موضوعات و مقولات پرداخته‌ام و به ویژه از جریان نقد ادبی در دهه‌های چهل و پنجاه به سرعت عبور کرده‌ام. با این حال فکر می‌کنم چون مسئله اصلی من پرداختن به نظریه‌های شعری نیما و بررسی جریان‌های بعدی، آن هم صرفاً در مقام سنجش نسبت آن‌ها با نظریات نیما بوده است، آن کم و کاستی‌ها می‌تواند مورد چشم‌پوشی قرار گیرد.

عنوان این مقالات را از آن رو «پانوشت‌ها» گذاشته‌ام که این نوشته‌ها در واقع حاشیه‌نویسی‌ها و پانوشت‌های من ذیل مطالب دیگران و بیش از همه مکتوبات نظری نیما یوشیج است.

حافظ موسوی

زمستان ۱۳۸۸